

پارادایم نوین تقسیم علوم در ایران

غلامرضا جلالی

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

چکیده

طبقه‌بندی علوم در منابع کهن ریشه در دو منبع وحی و عقل دارد و مبتنی بر تجربه ذهنی و عینی اندیشمندان اسلامی و منبعث از هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی برگرفته از نگاه توحیدی است. در نتیجه یک رابطه پویا میان اسلام و گونه‌های مختلف دانش به‌ویژه علوم طبیعی، ریاضی و انسانی در تمدن اسلامی شکل گرفته است. در شرایط کنونی هر چند ما موضع روشنی در طبقه‌بندی دانش‌ها نداریم، ولی نقد تاریخی می‌تواند سرآغاز شکل‌گیری تقسیم علوم شود. ما می‌دانیم اگر یک پارادایم نوین نداشته باشیم، نخواهیم توانست پاسخ پرسش‌های جدید را ارائه دهیم، در نتیجه ابتدا آشفستگی و به دنبال آن بحران پیش خواهد آمد و بحران به یک انقلاب خواهد انجامید. در ایران معاصر هر روز رشته‌ها، منابع و آثار نوگرایانه ظهور پیدا می‌کند، و جامعه علمی هر روز بیشتر توانایی‌های خود را در تولید دانش نشان می‌دهد. از یک سو این پویایی و از سوی دیگر تأمل در تقسیم علم در منابع اسلامی این واقعیت را به ما می‌آموزد که ما

می‌توانیم به یک پارادایم نوین با توجه به مقتضیات کنونی دست یابیم. در این پارادایم ماهیت علم و داده‌های آن، اجزاء، اختلاف و اشتراک دانش‌ها، ابزارهای شناخت و عوامل تأثیرگذاری در شکل‌گیری آن و روش‌های نیل به حقیقت قابل حصول است.

کلیدواژگان: تقسیم علوم، پارادایم، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی

مقدمه

تمدن اسلامی وقتی تولد خواهد یافت که مرکزیت یابد و قادر به زایش منظومه‌ای معنوی باشد که دین، هنر، علوم، فلسفه‌ها و شیوه‌های زندگی را به یک‌سان در برگیرد. در مباحث مربوط به تمدن اسلامی یکی از مباحث عمده طبقه‌بندی علوم است.

تقسیم (طبقه‌بندی) در فلسفه صدرایی به روشی گفته می‌شود که قیده‌های گوناگونی را بر یک شیء مبهم (مقسم) اضافه و آن شیء را در گوناگونی‌های خود توزیع و اجزا (اقسام) آن را شناسایی کنیم. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰: ۱۷) این اقسام مقسم خود را که یک واحد مبهم است، به وجود می‌آورد.

در تقسیم عامل تقسیم‌کننده "فصل" و یا "عرض ذاتی" و مقسم "جنس" است (همان: ۱۹) و عنصر وحدت، شرط اساسی تقسیم است و باید با دقت رعایت شود و اگر آن را مراعات نکنیم، تقسیم کامل و درست نخواهد بود. این وحدت باید از یک سو متجانس با اقسام خود باشد. مفهوم متجانس بودن به این معنی است که اگر اقسام از اجناس باشد، وحدت مقسمی این تقسیم‌بندی باید وحدت جنسی باشد و اگر این اقسام از انواع باشد، وحدت مورد نظر "وحدت نوعی" است و اگر این اقسام از واحدهای شخصی باشد، واحد مقسمی باید "واحد شخصی" باشد. (همان: ۲۳ و ۲۴) و از سوی دیگر وحدت مقسم به نحوه هستی اقسام بستگی دارد، یعنی گاهی طبیعی است، گاهی صناعی و گاهی اعتباری. (همان: ۲۵) پس تقسیم و طبقه‌بندی تنها براساس یک دیدگاه معین امکان‌پذیر می‌شود و این دیدگاه برآمده از موضوع (مقسم) معین است.

طبقه‌بندی علوم در منابع کهن اسلامی ریشه در دو منبع وحی و عقل و مبتنی بر

تجربه ذهنی و عینی اندیشمندان اسلامی و منبعث از هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی برگرفته از نگاه توحیدی است، در نتیجه یک رابطه پویا میان فلسفه اسلامی و گونه‌های مختلف دانش به‌ویژه علوم طبیعی، ریاضی و انسانی وجود دارد. اما در شرایط کنونی با توجه به گسست میان دانش و آیین و حکمت بومی، ما برای دستیابی به یک طبقه‌بندی پاسخگو، نیازمند تعیین وضعیت در برابر سه مسئله اصلی هستیم:

۱. نقد تاریخی

تقسیم دانش تحت تأثیر دیدگاه‌های پیشین و منابع تاریخی است. اتفاقی که لازم است بیفتد، فهم این نظریه‌ها و نقد آن‌هاست. نقد تاریخی می‌تواند سرآغاز شکل‌گیری تقسیم علوم، مبانی، مبادی و مسائل دانش‌ها، خطا در تطبیق معانی و اصطلاحات و کندوکاو منابع اصلی و فرعی علوم و تبیین چگونگی تکامل این دانش‌ها باشد. نقد تاریخی با توجه به جایگاه و نقش تأثیرگذار خود پی‌آمدهای زیر را می‌تواند به دنبال داشته باشد:

۱. در جهان‌شناسی اسلامی پدیده‌های طبیعی به منزله عامل اراده الهی عمل می‌کنند و ارتباط میان خداوند و جهان مانند ارتباط میان وحدت و کثرت است. چون یک رشته علمی چیزی جز یک مجموعه دارای حد و مرز از مسائل و راه‌حل‌های ارائه شده نیست و این راه‌حل‌ها سنن علمی را در جامعه کهن به‌وجود می‌آورند، در نقد تاریخی نیز ما با سنت‌های علمی روبه‌رو خواهیم شد که در تمدن اسلامی شکل گرفته و بسیاری از آن‌ها امروزه از میان ما رخت بر بسته است و نبود این سنت‌ها از عوامل انحطاط جوامع علمی ما هستند.

۲. ما در کندوکاو در آثار نوشتاری باقیمانده از قرون نخستین اسلامی، در کنار نوعی روحیه تحقیق و ابداع در میان اهل علم، با رده‌بندی علوم بر حسب واقعیت و عینیت روبه‌رو هستیم. ابوالفرج عبدالله بن الطیب (متوفی ۴۳۵ هـ) می‌نویسد: حرفه‌ها و فنون مختلف از آن روی پدید آمدند و گسترش یافتند که مبتکر اصلی کار خود را به جانشینش

منتقل می‌کرد. این جانشین کار او را با نگرشی نقدآمیز مورد بررسی قرار می‌داد و تا آنجا که برایش مقدور بود چیزهایی بدان می‌افزود. این فرآیند آنقدر ادامه می‌یافت تا آن حرفه به حد کمال می‌رسید. او یادآور می‌شود: در مطالعات خود ما پا در جای پای پیشینیان خویش نهادیم و رنجها بردیم تا توانستیم به درک و فهم درست کارهای آن‌ها نایل آییم، و چه بسا که در ضمن تلاش برای درک بعضی از گفته‌ها و توضیح‌های مبهم آنان به کشف مفاهیم و نکته‌هایی توفیق یافتیم که از آنچه آنان گفته بودند، بسی فراتر می‌رفت. (یوسف حسن و دانا لرهیل، ۱۳۷۵: ۲۱-۲۰) این نگاه نشان از یک حرکت و پویایی در عصر زرین تمدن اسلامی در همه حوزه‌ها از جمله در حوزه تولید علم و رده‌بندی آن دارد.

حکیم ملاصدرا تقسیم علم را داخل در انقسام‌های طبیعی می‌داند، نه قراردادی و اعتباری و نه تقسیم مصنوعی. (صدرالمآلهین، ۱۳۶۰: ۲۷) این اقسام از واقعیت نفس‌الامری برخوردار هستند، یعنی نحوه حصول عینی آن‌ها در ذهن است، مثل اراده، قدرت و لذت که حالات حقیقی نفسانی شمرده می‌شوند.

۳. علی‌رغم اهمیت تدوین تاریخ علم، تاریخ کلاسیک علوم در جهان اسلام و ایران تدوین نشده است و در کتاب‌ها و یادداشت‌های پراکنده نیز به ادوار تاریخ علم و تأثیر هر یک از ادوار بر دیگری اشارتی نشده است و پیوند دوره‌هایی چون رنسانس اسلامی، عصر دیالمه و تحولات علمی دوره صفوی با تفکرات شیعی تفسیر نشده باقی مانده است. تدوین تاریخ علم باید به گونه‌ای باشد که از یکسو انسان مستعد بازیابی و کشف دوباره چیزهایی باشد که علم امروزین آن را از نظر دور داشته است و از سوی دیگر بخشی از وظایف خود را در بازسازی هویت نوین به عهده گیرد.

۴. نهال دانش به‌طور کامل در جهان اسلام وقتی رشد یافت که با آثار یونانی، هندی، فارسی ترجمه شد. در این منابع علم به‌عنوان بخشی از معرفت فلسفی معرفی شده است. یعنی ماهیت علم مسبوق به ماهیت معرفت فلسفی شد؛ به همین دلیل تقسیم علم نیز در منابع فلسفی و به تبع فلسفه انجام یافت. کندوکاو تاریخی نشان می‌دهد که حکمای اسلامی در طبقه‌بندی خود بیشتر تحت تأثیر ارسطو و حکمای یونانی بوده‌اند و بیشتر

در حوزه الهیات به بحث پرداخته‌اند (۱) و در شاخه‌های فلسفه نظری و حکمت عملی کمتر وارد شده‌اند. این در حالی است که بیشتر علوم ریشه در خود زندگی دارند و به همین دلیل روی هم تأثیر می‌گذارند و دانش‌های جدیدی را به وجود می‌آورند؛ مثل تاریخ، اقتصاد، حقوق، دین، شعر، هنر و موسیقی. بایسته است بار دیگر با بهره‌گیری از هستی‌شناسی اسلامی، دانش‌ها از عینیت زندگی سربرآورند و در جهت نیاز عصر حاضر عمل کنند و رده‌بندی شوند.

۲. گزارش وضعیت کنونی علم در ایران

گام بعدی پس از نقد تاریخی، تبیین وضعیت موجود است. ما با توجه به تحولات تند و پرشتابی که تولید دانش در ایران معاصر دارد و هر روز رشته‌های نوین و منابع و آثار نوگرایانه ظهور و بروز پیدا می‌کند، و جامعه علمی هر روز بیشتر توانایی‌های خود را در تولید دانش نشان می‌دهد، به یک گزارش جامع و روشنی در بحث تولید دانش نیاز داریم. به بیان دیگر لازم است به علوم عینیت ببخشیم. عینیت علمی همان سنت انتقادی است که با وجود مقاومت‌های بسیار اغلب این امکان را به وجود آورده است که یک جزم مسلط را بتوانیم مورد سؤال قرار داده و از آن انتقاد کنیم. عینیت علم یک موضوع فردی مربوط به علما نیست، بلکه یک مسئله اجتماعی است و تابع بسیاری از روابط اجتماعی و سیاسی است که امر انتقادی را ممکن می‌سازد.

۳. پارادایم جدید

گام سوم در بحث تقسیم علم و رده‌بندی دانش‌ها ارائه یک الگو و پارادایم جدید است. پارادایم نظامی از باورداشته‌های بنیادی یا جهان‌بینی است که سنت پژوهشی منسجمی را معرفی می‌کند و پژوهشگر را نه تنها در انتخاب روش، بلکه به شیوه‌های بنیادی در حوزه‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی جهت می‌دهد. پارادایم الگوی پذیرفته شده در علوم و شامل رهیافت‌ها در نظریه‌های مختلفی از انتخاب عقلایی یا رفتاری است و

اگر یک پارادایم نتواند پاسخ پرسش‌های جدید را ارائه دهد، ابتدا آشفتگی و به دنبال آن بحران پیش خواهد آمد و بحران به یک انقلاب خواهد انجامید و در پی آن الزاماً یک پارادایم قدیمی‌تر با یک پارادایم نوین به‌طور کلی یا تقریبی جایگزین می‌شود. باید توجه داشت که ممکن است پارادایم‌های رقیب در درون علوم نابالغ به‌طور همزمان وجود داشته باشند. این امر به‌ویژه در علوم انسانی که در شمار علوم نابالغ شمرده می‌شوند، کم و بیش به چشم می‌خورد. (۲)

ما در علوم انسانی پارادایم‌های مختلفی مثل پارادایم هنجاری (غایت‌گرا)، پارادایم طبیعت‌گرا (علت‌گرا)، پارادایم تفسیری یا تفهیمی (۳)، پارادایم انتقادی و پارادایم پست مدرن - که انسان واقعیتی را خارج از فرد قبول ندارد و نیاز به معرفت‌شناسی ندارد؛ چون خارج از فرد چیزی را قبول ندارد - داریم. (۴) برای دستیابی به تقسیم علوم ابتدا لازم است پارادایمی را مشتمل بر عناصر سه‌گانه هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی بازشناسی کنیم. به این منظور ما سه حالت در پیش داریم:

الف) بهره‌گیری از نظریات موجود در یکی از پارادایم‌های پنج‌گانه

ب) استفاده از نظریات تلفیقی و ترکیبی

ج) ایجاد یک پارادایم جدید

برای پایه‌ریزی یک رده‌بندی جامع باید به پارادایم مناسب آیین و فلسفه بومی خودمان یعنی راه سوم برگردیم و داده‌های نصوص، تجربیات و ادراکات دینی و آورده‌های گسترده فلسفه ایرانی - اسلامی در خلال سده‌های گذشته را کم‌اهمیت ندانیم. دقت در تقسیم علم در فلسفه ابن‌سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و ملاصدرا این واقعیت را برای ما روشن می‌کند که ما با یک پارادایم اسلامی روبه‌رو هستیم. در این پارادایم ماهیت علم و داده‌های آن، اجزا، (مرزبان، ۱۳۷۵: ۱۹۷) اختلاف و اشتراک دانش‌ها (همان، ۲۳۳) ابزارهای شناخت و عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری آن و روش‌های نیل به حقیقت و امر واقع، توضیح داده شده است و ما می‌توانیم حضور هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی ایشان را لمس کنیم؛ ولی این مباحث در تقسیم علوم در فلسفه اسلامی

معاصر مورد غفلت جدی واقع شده است.

۱. هستی‌شناسی

در هر پارادایم چپستی واقعیت، انسان و جهان مطرح است. به بیان دیگر هستی‌شناسی بخش اصلی یک پارادایم است که با حقیقت وجود اعم از ذهنی یا خارجی یا نفس الامر، مرتبط است. دلیل توجه حکمای اسلامی، در رده‌بندی علوم به بحث وجود را از بیان خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲-۵۹۷ هجری قمری) در اخلاق ناصری می‌توان به دست آورد. ایشان به طور کلی حکمت را "دانستن همه چیزها چنان‌که هستند" (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۹: ۳۸) تعریف می‌کند؛ یعنی نوعی وحدت میان هستی و دانش را اذعان دارد و غیاث‌الدین منصور دشتکی (۸۶۶- پیش از ۹۵۰) از پایه‌گذاران مکتب شیراز، بر این باور است که جستجوی هر چیزی - از جمله علوم - پس از علم به وجود آن امکان‌پذیر است. (دشتکی، ۱۳۹۰: ۶) ایشان ضمن اینکه بازگشت همه دانش‌ها را به علم الهی (فلسفه اولی) می‌داند، روشن می‌کند که تمایز دانش‌ها ریشه در تمایز موضوع آن‌ها دارد و موضوع دانش‌ها یک امر وجودی و عینی است.

غیاث‌الدین منصور دشتکی به روشنی توضیح می‌دهد که تقسیم علوم وقتی ریشه در موضوعات آن‌ها یعنی امور واقع داشته باشد، نمی‌تواند امری وضعی و جعلی (قرادادی) باشد. (همان: ۶) دشتکی غایات علوم را موجب تمایز آن‌ها نمی‌داند، چون از نظر وی غایات همه دانش‌ها به جز دانش الهی در حصول خود این دانش‌ها نهفته است. (همان: ۱۰) در فلسفه صدرایی نیز وجود و علم مساوق هم و یکی هستند (صدرالمآلهین، ۱۳۶۰: ۲۳۵ و ۲۳۶) و به این دلیل وجود در همه موجودات حتی جمادات سریان دارد. (همان: ۱۳۹) ایشان در جای دیگر می‌گوید: "صورت علمی بدون تردید صورت و وجود ذهنی همان شیئی است که هستی عینی دارد." (همان: ۱۴)

در پارادایم اسلامی، هستی‌شناسی واقع‌گرا است (هر چند یک پارادایم می‌تواند ترکیبی از واقع‌گرایی و ایده‌آلیسم باشد) این هستی‌شناسی بر این فرض استوار است که پدیده‌ها

از فعالیت‌های انسان‌ها به‌طور عام مستقل هستند. این هستی‌شناسی و نیز معرفت‌شناسی و روش‌شناسی متناسب آن پیش از انقلاب اسلامی به اهتمام علامه طباطبایی و همکاری شهید مرتضی مطهری در کتاب روش رئالیسم شناسانده شده است.

در هستی‌شناسی اسلامی میان امر واقع و نفس‌الامر تمایز وجود دارد. واقع چیزی است که با حواس انسانی ادراک می‌شود، ولی ادراکات حسی مبتکر دستاوردهای ادراکات نفس‌الامری نیستند و منظور از امور نفس‌الامری اموری است که فراسوی دریافت‌های حس باشد. امر واقع مثل شناخت اولیه‌ای است که ما از راه حس نسبت به جهان خارج و موجودات پیدا می‌کنیم، اما با بهره‌گیری ابزارهایی چون میکروسکوپ یا تلسکوپ دریافت‌های حسی ما مدام دگرگون می‌شود. این دریافت متغیر در فلسفه اسلامی امور نفس‌الامری خوانده می‌شوند. انسان از حقیقتی که وجود آن نزد خداست حسب مراتب دانش خود در هر مقطعی از مقاطع، اندکی را دریافت می‌کند. پس ما می‌توانیم بگوییم که نفس‌الامر چیزی است که در علم الهی وجود دارد و آنچه را ما از راه حس از عالم واقع ادراک می‌کنیم، هر روز در مرحله‌ای از مراحل استکمالی خود قرار دارد. بر این اساس ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی ضرورت دارد که به واقعیت معاش نزدیک باشد، واقعیتی که انسان با آن سر و کار دارد، نه با آنچه که او از نفس‌الامر ادراک می‌کند. با در نظر گرفتن این نکات هستی‌شناختی، معرفت ما از واقع و از نفس‌الامر متغیر خواهد بود.

تأمل در قضایای نفس‌الامری به‌خوبی نقش نامحسوس این قضایا را در تبیین ماهیت علم و رده‌بندی آن نشان می‌دهد و ضرورت دارد این نقش‌های اساسی خود به‌صورت مستقلی مورد کندوکاو دانشوران قرار گیرد.

با توجه به نکات توضیحی که طرح گردید، جای آن است که با بهره‌گیری از تاریخ فلسفه اسلامی جایگاه هستی‌شناسی اسلامی را در تقسیم علوم دنبال کنیم. از نخستین کسانی که هستی‌شناسی را در تقسیم علوم دخالت داده‌اند، می‌توان از ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی (-۱۸۵ ۲۵۸ هجری) نام برد. فلسفه کندی تحت تأثیر طرح وجود شناختی اوست. او ابتدا در یک تقسیم بندی کلی موجودات را به دو دسته مادی و غیر

مادی تقسیم می‌کند. سپس موجودات غیر مادی را به موجوداتی که ملازم با ماده هستند، اما خود مادی نیستند، مانند اشکال هندسی و موجوداتی که نه مادی‌اند و نه با ماده ارتباط دارند، مانند نفس، تقسیم کرده است. (کندی، ۱۳۸۷، ۲-۴)

وی در تقسیم‌بندی دو تایی دیگری از موجودات، آن‌ها را به اله و خلق تقسیم می‌کند و میان تقسیم فوق و این تقسیم ارتباط ایجاد و در تقسیم سوم موجودات را به دو دسته متحرک و غیر متحرک تقسیم می‌کند و موجودات متحرک را با موجودات مادی و فیزیکی و موجودات ثابت را با موجودات غیر مادی یکسان می‌داند. هر یک از این تقسیم‌بندی‌های سه‌گانه می‌تواند معیار وجود شناختی را برای پذیرش مابعدالطبیعه، ریاضیات و علوم طبیعی به مثابه اصلی‌ترین شاخه‌های فلسفه نظری فراهم آورد.

روش کندی روی ابونصر محمد فارابی و ابن‌سینا تأثیر گذاشت و آنان واسطه‌بودن ریاضیات میان مابعدالطبیعه و علوم طبیعی را بیشتر مورد پژوهش قرار دادند. فارابی بحث رابطه علم و وجود را در فلسفه خود تحکیم و ابن‌سینا آن را تبیین کرد. در میان حکمای سده‌های بعد ابوعلی حسن سلماسی (متوفی بعد از ۶۲۴ هـ) به پیروی از اسلاف خود ولی با نگاهی متمایز، در الرسالة الشرفیة فی تقاسیم العلوم الیقینیة برای رده‌بندی دانش‌ها، از قاعده اشرفیت و رتبه وجودی و نافع علوم بهره‌گیری کرده است. (سلماسی، ۱۳۸۳: ۸۷)

خواجه نصیرالدین طوسی موجودات را به وجودی که هستی او موقوف به اراده انسان نیست و وجودی که تحقق آن منوط به اراده و تصرف انسان باشد، تقسیم می‌کند و به تبع آن دانش‌ها را دو شاخه می‌داند: علم به قسم اول حکمت نظری و علم به قسم دوم حکمت عملی نامیده می‌شود. (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۹: ۳۸)

طبیعت در این هستی‌شناسی از تقدس برخوردار است، زیرا اگرچه طبیعت هرگز به منزله تصویر مستقیم وجود الهی تفسیر نمی‌شود، اما در رابطه بی‌واسطه با اراده الهی و هدف غایی او قرار دارد. تفکر دینی به محتویات طبیعت نه به منزله عوامل مادی بلکه به عنوان عوامل فرهنگی می‌نگرد و از این رو آن‌ها را به قلمرو جهان‌بینی دینی می‌کشاند. در این مقام است که این قلمرو هستی‌شایسته شناخت و احترام می‌شوند.

قطب‌الدین شیرازی (۷۱۹-۶۳۳ هجری) شاگرد برجسته محقق طوسی، علم را با توجه به واقعیت عینی و ملموس تقسیم کرده و به این نتیجه می‌رسد که دانش یا با توجه به زمان و مکان دگرگون نمی‌شود، مثل علم هیئت و حساب، یا دگرگون می‌شود مثل فقه و لغت. ایشان دانش نوع اول را حکمت و برترین نوع دانش می‌داند. (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۵: ۷۱) او حکمت را به دو شاخه علم و عمل تقسیم می‌کند و می‌نویسد: «حکمت دانستن چیزهاست چنان‌که باشد» و علم را تصور حقایق موجودات و تصدیق احکام و لواحق آن‌ها چنان‌که در نفس‌الامر هستند، معرفی می‌کند. (همان: ۷۲) ایشان علم اعلی (مابعدالطبیعه) علم اوسط (ریاضیات) و علم اسفل (علوم طبیعی) را از شاخه‌های حکمت نظری می‌داند و حکمت عملی را به سیاست مدن، تدبیر منزل و تهذیب اخلاق تقسیم می‌کند. (همان: ۷۹)

قطب‌الدین، علوم دینی را مستقل از حکمت و متغیر خوانده و به دو شاخه علم اصول دین و فروع دین تقسیم می‌کند. معرفت ذات، صفات و افعال الهی و معرفت نبوت و رسالت را از شاخه‌های علم اصول و علم کتاب (قرائت، وقوف، لغات، اعراب، اسباب نزول، ناسخ و منسوخ، تأویل، قصص، استنباط معانی، معانی - خواص ترکیب‌ها - ارشاد، بیان) و نیز علم اخبار، اصول فقه و فقه را از علم فروع و علوم می‌داند. تصریف، اشتقاق، اعراب، معانی، بیان، عروض، قافیه، انشاء، نظم، خط و محاضرات را از توابع علم فروع می‌خواند. (همان: ۹۸)

صاحب مفتاح السعاده و مصباح السیاده یعنی طاش کبری زاده، نیز در تقسیم علوم از هستی‌شناسی بهره جسته است. او وجود اشیا را دارای چهار مرتبه وجودی می‌داند و با توجه به این چهار مرتبه یعنی وجود کتبی، لفظی، ذهنی و عینی به رده‌بندی دانش‌ها پرداخته است.

مناسب است نگاهی نیز به کارآمدی تقسیم علوم در سده‌های گذشته داشته باشیم و از خود پرسیم آیا این تقسیم با نیازهای عینی از جمله توسعه دانش‌ها تطبیق داشته یا بود و نبود آن تأثیری نداشته است؟ آیا هیچ ارتباطی میان تقسیم علوم و دیدگاه توحیدی قرآن

در تاریخ فلسفه اسلامی به چشم می‌خورد؟ براساس فرض تأثیر این دیدگاه آیا این تأثیر در حدی بوده است که نظریه تقسیم علوم در جهان اسلام را از تقسیم علوم در فلسفه یونانی متمایز کرده باشد؟

تردیدی نیست که رده‌بندی علوم دست‌کم تا عصر خواجه نصیرالدین طوسی پاسخگوی نیازهای علمی آن روزگاران بوده است - ادعایی که می‌توان با کندوکاو آن را اثبات کرد - و این امر از کارآمدی این رده‌بندی در آن دوره حکایت دارد.

در پاسخ به پرسش دوم، لازم به یادآوری است که نظام توحیدی نظام کثرت در عین وحدت، و ابداع در عین عبودیت است و براساس این نظام تمایز دانش‌ها در حدی نیست که به بیگانگی علوم از یکدیگر منتهی شود. به همین دلیل از گذشته چنین بینشی در میان مسلمانان وجود داشته است که همه دانش‌های نافع در نوشتارهای دینی وجود دارد. این از یک سو دین را به جای فلسفه سرچشمه دانش‌ها قرار داده و از سویی نیز مبین ویژگی تفکر توحیدی بوده است. با این حال بیشتر متفکرین مسلمان در تقسیم علوم از نظام توحیدی غافل مانده‌اند.

۲. معرفت‌شناسی

در حوزه معرفتی که حکمای اسلامی شناخت را بذر مشاهده در جهان غیب می‌دانند، (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۸: ۱۹۷) شناخت‌های معمول ما قادر نیستند کلاف سر در گم اذهان سرگشته را باز کنند. فلاسفه شالوده‌شکن غرب نیز به جای راه‌گشایی، سلاح تخریب و ویرانی در اختیار ما می‌گذارند. سرکوب قطعی عقل سبب شد، تنها صورت‌های فسیلی و ابزاری شده آن در میان ما برجای بماند و ما بیش از حد متعارف دچار اوهام و غول خیالات شیطانی خود شدیم.

در حکمت اسلامی اساس همه چیز به‌ویژه دانش‌ها معرفت دانسته شده است. (۵) معرفت‌شناسی روشن می‌کند انسان چگونه به معرفت از جهان اطراف خود دست یافته یا می‌تواند دست یابد. شناخت، باور ما را به حقیقت امکان‌پذیر می‌کند تا به ذات چیزها

چنان‌که هستند برگردیم، و از تضادهای موجود و برزخ صور ذهنی فاصله گیریم. تقسیم و طبقه‌بندی علوم به معرفت‌شناسی نیازمند است. در معرفت‌شناسی لازم است حدود شناسایی روشن شده و در محدوده آن نظامی از علوم ترتیب داد. معرفت‌شناسی در کنار این وظایف باید بررسی کند که روش‌ها و شیوه‌های این علوم چه تمایزی نسبت به یکدیگر می‌توانند داشته باشند.

در اسلام همه راه‌های ممکن معرفت به رسمیت شناخته شده و مورد باور عموم اندیشمندان مسلمان است. بر این اساس همه روش‌های معرفت مثل مشاهده، آزمایش، تفکر منطقی، تحلیل ریاضی و تحلیل عقلی در تفکر اسلامی پذیرفته شده است. بحث در انفعالی بودن حواس و اهمیت داده‌های حسی و تمایز آن با داده‌های عقل (کاشانی، ۱۳۶۶: ۴۱۲) در منابع فلسفی ما بازتاب یافته است. شهید مطهری تقدم ادراکات جزئی حسی بر ادراکات کلی عقلی حتی در مورد تصورات بدیهی عقلی را به حکمای اسلامی نسبت داده است. (طباطبایی و مطهری: ۱۷۲) محقق طوسی نیز در شرح اشارات، ادراکات حسی، خیالی، وهمی و عقلی را مترتب بر یکدیگر می‌داند. (ابن سینا: ۳۲۴) ملاصدرا علم به بدیهیات و حتی اولیات را مبتنی بر محسوسات دانسته است. (صدرالمتألهین: ۲۰۵)

کندوکاو در منابع فلسفه اسلامی این نکته را برای ما مشخص می‌کند که در این منابع ابزار شناخت ارزش‌گذاری شده است و در کنار ابزار حسی، از ابزار تعقلی و ابزار شهودی سخن به میان آمده است. با این همه در فلسفه اسلامی مباحث معرفتی به صورت گسترده‌ای مورد غفلت قرار گرفته است تا جایی که ما اگر بخواهیم این مباحث را دنبال کنیم، باید در کنار منابع فلسفی به سراغ منابع عرفانی و کلامی برویم.

برای دستیابی به شناخت و بهره‌گیری از آن در رده‌بندی علوم، لازم است مجموعه مفاهیم اساسی علوم انسانی و الهی در فرهنگ اسلامی شناسایی و معرفی شوند. این مفاهیم سرچشمه اندیشه‌های درست و نادرست و عامل قوت و ضعف و روزنه دگرگونی در ترکیب فکری است. چون مفاهیم در بردارنده خلاصه اندیشه‌ها و نظریات و فلسفه‌های

معرفت و احیاناً محصول تجربه‌های عملی است. مفاهیم مانند الفاظ و حتی اصطلاحات دیگر، یک اسم یا کلمه‌ای نیستند که بتوان آن‌ها را با مرادفشان تعریف کرد. اولین گامی که ما باید در ساختار شناختی و فرهنگی خود برداریم، مفاهیم هستند. وقتی مفاهیم دارای مدلول روشن و شفاف نباشند، و از غموض و پیچیدگی برخوردار باشند یا از فرهنگ‌های دیگر به عاریت گرفته شده باشد، ناتوانی به دایره علوم و اندیشه‌ها راه پیدا می‌کند و ادامه این راه می‌تواند منتهی به فروپاشی شبکه علمی ما و ذهنیت منبعث از هویت او باشد. به عاریه گرفتن مفاهیم از فرهنگ‌های دیگر اثر تخریبی بیشتر از به‌کارگیری اصطلاحات معرفتی رایج در علوم عقلی، طبیعی و تجربی وابسته به فرهنگ‌های دیگر دارد.

لازم است به مفهوم‌شناسی، نسبت و هندسه مفاهیم و معنی‌شناسی توجه داشته باشیم و جایگاه وحی را به‌عنوان منبع اصلی شناسایی و تأثیر گذشت زمان و سیاق تاریخی در برداشت‌های متنوع از یک مفهوم دنبال کنیم.

نیازهای اشاره شده نشان می‌دهد تا ما به نظریه‌ی کاملی در مورد شناخت دست نیابیم، نمی‌توانیم موضع قابل دفاعی در تقسیم علوم داشته باشیم؛ چون ماهیت شناخت‌ها و ابزار شناسایی از عوامل تمایز علوم هستند. چنان‌که تمایز علوم طبیعی از الهی به روش‌های متمایز شناخت‌های این دو حوزه مربوط می‌شود.

۳. روش‌شناسی

روش‌شناسی وسیله شناخت یک دانش است و برای رسیدن به دانش یا تولید دانش از آن‌ها استفاده می‌شود. روش‌های هر علم مناسب و پذیرفته آن علم برای شناخت هنجارها و قواعد آن است. روش‌های شناخت را باید از روش‌ها و فنون اجرایی آن‌ها متمایز دانست، چرا که اجرای هر قاعده پس از شناخت آن قاعده ممکن می‌گردد. روش استنتاجی یا استدلال قیاسی یا استنتاج، از راه تمثیل، اصول علمی را از طریق فرآیند استدلال که نوعی روش منطقی است، کشف می‌کند.

در کنار روش قیاسی، روش استقرائی قرار دارد که از دید برخی از متقدمان مسلمان بر

روش قیاسی رجحان دارد. یکی از آخرین مدافعان این روش شهید سید محمدباقر صدر بود. ایشان کتاب اسس المنطقية للاستقراء را به دفاع از این روش اختصاص داده است. کتاب علامه محمدتقی مدرسی نیز در کتاب المنطق الاسلامی اصوله و مناهاجه کم و بیش روش پیشنهادی شهید صدر را دنبال می‌کند. (۶)

ما در شرایط کنونی موضع روشنی در برابر این روش‌ها نداریم؛ در کنار روش یادشده که برای استدلال به کار برده می‌شوند، با توجه به نیاز کنونی کشور برای تطبیق احکام با موضوعات، متد مشخصی را در اختیار نداریم. یک نگاه نو و جامع در بحث روش‌شناسی می‌تواند راه ما را در امر طبقه‌بندی علوم هموار کند.

نتیجه‌گیری

۱. طبقه‌بندی علوم در منابع اسلامی ریشه در دو منبع وحی و عقل دارد و مبتنی بر تجربه ذهنی و عینی اندیشمندان اسلامی و منبعث از هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی برگرفته از نگاه توحیدی است، در نتیجه یک رابطه پویا میان آیین و فلسفه اسلامی و گونه‌های مختلف دانش به‌ویژه علوم طبیعی، ریاضی و انسانی وجود دارد.

۲. در شرایط کنونی با توجه به گسست میان دانش و آیین و حکمت بومی، برای دستیابی به یک طبقه‌بندی پاسخگو لازم است در کنار نقد تاریخی از علوم در تمدن اسلامی، وضعیت کنونی آن را در ایران و سرزمین‌های دیگر اسلامی بررسی کنیم. برای نیل به این موقف ضرورت دارد تاریخ کلاسیک علوم در جهان اسلام تدوین شود.

۳. ما در کندوکاو در آثار نوشتاری باقیمانده از قرون نخستین اسلامی، در کنار نوعی روحیه تحقیق و ابداع در میان اهل علم، با رده‌بندی علوم برحسب واقعیت و عینیت برآمده از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اسلامی روبه‌رو هستیم.

۴. برای پایه‌ریزی یک رده‌بندی جامع باید به پارادایم مناسب آیین و فلسفه بومی خودمان برگردیم و داده‌های نصوص، تجربیات و ادراکات دینی و آورده‌های گسترده

فلسفه ایرانی - اسلامی در خلال سده‌های گذشته را کم‌اهمیت ندانیم. ما می‌توانیم حضور هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مسلمانان را در آثار دینی و حکمی آنان لمس کنیم؛ نکاتی که در تقسیم علوم معاصر مورد غفلت جدی واقع شده است.

پی‌نوشت

۱. تقسیم علوم به نظری (ریاضی، طبیعی و مابعدالطبیعه) و عملی (اخلاقی، تدبیر منزل و سیاست) به ارسطو و مکتب او برمی‌گردد.
۲. برای مطالعات بیشتر می‌توان از کتاب روش در روش، احمد محمدپور به‌نحو مطلوب بهره برد.
۳. پارادایم انتقادی که معتقد است واقعیت دو لایه است، یعنی به‌جز ظاهر دارای باطنی است و واقعیت عینی در پشت افسانه‌ها و فریب‌ها قرار دارد و آشکارکردن آن صرفاً از راه مشاهده ممکن نیست و سطح قابل مشاهده را باید با تئوری مناسبی کنار زد تا بحران‌ها و تضادهای عمیق را در ساختارهای پنهان مشاهده نمود. از نظر طرفداران این نظریه تئوری‌ها بی‌طرف نیستند. این پارادایم می‌گوید در معرفت‌شناسی روش انتقادی است. فمینیسم و مارکسیسم پیرو پارادایم انتقادی و به دنبال تغییر جهان هستند.
۴. با بهره‌گیری از کارگاه تئوری‌پردازی، پژوهشگاه فرهنگ اسلامی، تهران، فروردین ۱۳۹۱
۵. برای بررسی ارتباط علم و شناخت می‌توان به کتاب اخلاق ناصری مراجعه کرد. خواجه در این کتاب سرآغاز شکل‌گیری هر دانشی را معرفت به اصول کلی آن می‌داند. (اخلاق ناصری: ۴۱-۳۸)
۶. رک: المنطق الاسلامی اصوله و مناهجه، محمد تقی مدرسی، دارالجلیل، بیروت، ۱۳۹۷ هجری

کتابنامه

۱. یوسف‌حسن، احمد، ۱۳۷۵، تاریخ مصور تکنولوژی اسلامی، ترجمه: ناصر موفقیان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۲. کندی، ابویوسف یعقوب بن اسحاق، ۱۳۸۷، مجموعه رسائل فلسفی، ترجمه: سید محمود یوسف‌ثانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۳. دشتکی، غیاث‌الدین منصور بن صدرالدین محمد، ۱۳۹۰، شفاءالقلوب و تجوهرالاجسام، تحقیق و تصحیح: اوجیبی، علی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۴. محمدپور، احمد، ۱۳۸۹، روش در روش (درباره ساخت معرفت در علوم انسانی)، تهران، جامعه‌شناسان
۵. طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۶۹، اخلاق ناصری، تصحیح و تنقیح: مینوی، مجتبی و حیدری، علی‌رضا، ۱۳۶۹، تهران
۶. طباطبایی، سید محمدحسین و مطهری، مرتضی، (بی‌تا)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱ و ۲ و

- ۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی
۷. ابن مرزبان، بهمنیار، ۱۳۷۵، التحصیل، تصحیح: مطهری، مرتضی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم
۸. شیرازی، صدرالمتألهین، اسفار اربعه
۹. مرقی کاشانی، افضل‌الدین محمد، ۱۳۶۶، مصنفات، تصحیح: مینوی، مجتبی / مهدوی، یحیی، تهران، انتشارات خوارزمی
۱۰. ابن‌سینا و الطوسی، الاشارات و التنبيهات
۱۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۶۸، معاد از دیدگاه حکیم مدرس زنوزی، تهران، انتشارات حکمت
۱۲. شیرازی، قطب‌الدین، ۱۳۶۵، درة التاج، تصحیح: مشکوه، سید محمد، تهران، انتشارات حکمت
۱۳. فارابی، ابونصر محمد، ۱۳۶۴، احصاء العلوم، ترجمه: حسین، خدیو جم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۱۴. تاش کپری‌زاده، احمد بن مصطفی، (بی‌تا)، مفتاح السعادة و مصباح السیاده فی موضوعات العلوم، بیروت، دارالکتب العلمیة
۱۵. مدرسی، محمدتقی، ۱۳۹۷ هجر، المنطق الاسلامی اصوله و مناهجه، بیروت، دارالجلیل
۱۶. شیرازی، صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، تصور و تصدیق، ترجمه: مهدی، حائری یزدی، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران
۱۷. سلماسی، ابوعلی حسن، ۱۳۸۳، الرسالة الشریقة فی تقاسیم العلوم الیقینیة، تصحیح: نورانی نژاد، حمیده - کریمی زنجانی اصل، محمد، تهران، سلسله انتشارات همایش بین‌المللی قرطبه و اصفهان

